

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: رابرت اف کندی پسر
برگردان: صبا نائلی
۲۸ اکتوبر ۲۰۱۶

چرا اعراب ما امریکائی‌ها را در سوریه نمی‌خواهند

۲

آن‌ها از "آزادی ما" متفرد نیستند. آن‌ها از این که ما به ایده‌آل‌های خودمان در کشورهای آن‌ها خیانت می‌کنیم متفردند.

خانواده بشار اسد علوی هستند، فرقه‌ای از اسلام که از شیعه حمایت می‌کند. روزنامه‌نگار سیمور هرش (Seymour Hersh) در مصاحبه‌ای به من گفت: "هرگز قرار نبود که بشار اسد رئیس‌جمهور شود. پدرش او را بعد از کشته شدن برادر بزرگترش، جانشین مسلم حافظ اسد، در سانحه رانندگی از دانشکده پزشکی در لندن به سوریه برگرداند". بنا بر گفته هرش پیش از شروع جنگ اسد کشور را به سمت لیبرال شدن می‌برد. "آن‌ها اینترنت، روزنامه و دستگاه خودپرداز داشتند و اسد می‌خواست به غرب نزدیک شود". پس از ۱۱ سپتمبر اسد اطلاعات بسیار باارزشی از جهادی‌های رادیکال را در اختیار سیا گذاشت، کسانی که به گمان او دشمن مشترک بودند. "باوجود این که سوریه تنوع قومی و مذهبی بسیاری داشت رژیم اسد رسماً سکولار بود. به عنوان مثال، ۸۰ درصد ارتش سوریه را سنی‌ها تشکیل می‌دادند." اسد با استفاده از ارتشی قوی، منظم و وفادار به خانواده اسد صلح را به کشور تجزیه شده‌اش بازگرداند. وفاداری که با احترام ملی، دستمزد بالای افسران، دستگاه اطلاعاتی مجهز و با آمادگی بالقوه برای اعمال خشونت تضمین می‌شد؛ البته پیش از جنگ، این دستگاه اطلاعاتی از دستگاه‌های اطلاعاتی بسیاری از کشورهای خاورمیانه از جمله متحد نزدیک ما، عربستان سعودی، میانرودتر بود و به گفته هرش: "اسد مطمئناً مانند عربستان هر چهارشنبه عده‌ای از مردم را گردن نمی‌زد".

باب پری (Bob Parry) روزنامه‌نگار دیگری که در این زمینه بسیار اطلاعات دارد می‌گوید:

"هیچ‌کس در منطقه پاک و منزله نیست، اما در زمینه شکنجه، کشتار جمعی، جلوگیری از آزادی‌های فردی و حمایت از تروریسم اسد از سعودی‌ها بسیار معتدل‌تر است." هیچ‌کس باور نمی‌کرد که سوریه در برابر آناش‌ی که مصر، لیبیا، یمن و تونس را به تجزیه کشاند آسیب‌پذیر باشد. در بهار ۲۰۱۱ تظاهرات کوچک و مسالمت‌آمیزی علیه استفاده رژیم اسد از خشونت برای کنترل گروه‌های مختلف مردم برپا شد. این تظاهرات تحت تأثیر بهار عربی که در تابستان پیش

تقریباً در سراسر دنیای عرب اتفاق افتاده بود انجام شد. هر چند که ویکی‌لیکس فاش کرد که سیا پیش از این اتفاقات در سوریه حضور داشت.

اما پادشاهی‌های سنی که دالرها نفتی‌شان در خطر بود خواهان دخالت بیشتر آمریکا در سوریه بودند.

چهارم سپتامبر ۲۰۱۳، جان کری، وزیر خارجه آمریکا، در جلسه‌ای با کنگره اعلام کرد پادشاهی‌های سنی اعلام کرده‌اند حاضر به پرداخت تمام هزینه‌هایی هستند که آمریکا برای تجاوز (Intervention) به سوریه و سرنگونی بشار اسد نیاز دارد. "درواقع آن‌ها گفته‌اند اگر آمریکا آمادگی انجام همه‌ امور برای دخالت در سوریه به همان روشی که قبلاً در کشورهای دیگری [عراق] به کار برده است را دارد، آن‌ها همه هزینه‌ها را پرداخت می‌کنند." کری بارها این پیشنهاد را برای ایلینا روس-لهتینن Ileana Ros-Lehtinen نماینده مجلس نمایندگان آمریکا تکرار کرد: "با احترام به پیشنهاد کشورهای عرب برای تأمین هزینه‌های آمریکا جهت تجاوز به سوریه و سرنگون کردن اسد، پاسخ مثبت است، بلکه این پیشنهاد روی میز است."

بهرغم فشارهای جمهوریخواهان باراک اوباما هیچ علاقه‌ای به استخدام جوانان آمریکایی برای کشته‌شدن در راه منافع مالی شرکت‌های نفتی بزرگ نداشت. اوباما خردمندانه درخواست جمهوریخواهان برای ارسال نیروی زمینی به سوریه و فرستادن پول برای "تروریست‌های میانه‌رو" را رد کرد؛ اما در اواخر سال ۲۰۱۱، فشار جمهوریخواهان و متحدان سنی ما آمریکا را وارد جنگ در سوریه کرد.

در سال ۲۰۱۱، آمریکا به فرانسه، قطر، عربستان سعودی، ترکیه و انگلیس پیوست و ائتلاف دوستان سوریه را تشکیل دادند، ائتلافی که رسماً خواهان برکناری اسد از قدرت بود. سیا ۶ میلیون دلار به شبکه بارادا (Barada)، شبکه تلویزیونی بریتانیایی، پرداخت کرد تا برنامه‌هایی تهیه کند و برکناری اسد را توجیه کنند. اسناد اطلاعاتی عربستان که ویکی‌لیکس منتشرشان کرد نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۲، ترکیه، قطر و عربستان سعودی جهادی‌های سنی رادیکال سوریه، عراق و مناطق دیگر را تجهیز مالی، نظامی و آموزشی می‌کردند تا رژیم اسد را سرنگون کنند. قطر که بیش‌ترین منافع را در این بین داشت ۳ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرد تا شورش‌هایی را در سوریه راه بیندازد و پنتاگون را وادار کند تا شورشیان سوری را در پایگاه‌هایشان در قطر آموزش دهند. بر اساس مقاله‌ای از سیمور هرش در اپریل ۲۰۱۴ هزینه سلاح‌های قاچاقی سیا را ترکیه، قطر و عربستان پرداخت کردند.

ایده راه‌انداختن جنگ شیعه-سنی برای تضعیف رژیم‌های سوریه و ایران برای بازپس‌گیری کنترل تولیدات پتروشیمیایی منطقه، ایده جدیدی در پنتاگون نیست. گزارش مؤسسه رند (Rand Corporation) در سال ۲۰۰۸، طرح دقیقی از آنچه قرار است اتفاق بیفتد ارائه می‌دهد. این گزارش کنترل نفت و گاز

خلیج فارس را "اولویت اول" آمریکا معرفی می‌کند که "در ارتباط نزدیک با ادامه جنگ‌های طولانی است." رند استفاده از "عملیات مخفی، عملیات پشتیبانی و جنگ‌های غیرمعارف" را برای تقویت

ستراتژی "تفرقه بینداز و حکومت کن" توصیه می‌کند. "آمریکا و متحدان محلی‌اش می‌توانند از ملی‌گرایان جهادی برای ایجاد جبهه‌های نیابتی استفاده کنند" و "رهبران آمریکا هم می‌توانند با حمایت از رژیم‌های محافظه‌کار سنی در برابر جنبش قوی شیعه در دنیای اسلام از مناقشه بین شیعه-سنی استفاده کنند...می‌توانند از دولت‌های سنی در برابر دشمن همیشگی‌شان، ایران، حمایت کنند."

همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد واکنش بیش از حد اسد به بحران ساخته دست خارجی‌ها، انداختن بمب خوشه‌ئی در مناطق تحت کنترل سنی‌ها و کشتن شهروندان، سوریه را به دوقطبی شیعه-سنی کشاند و به گردانندگان سیاست آمریکا اجازه داد تا به مردم آمریکا القا کنند که جنگی که در محتوا بر سر خط لوله گاز است جنگی حقوق بشری است. وقتی

در سال ۲۰۱۳ بخشی از سربازان سنی ارتش سوریه از ارتش جدا شدند، ائتلاف غربی ارتش آزاد سوریه را تجهیز نظامی کرد تا بی‌ثباتی بیشتری در سوریه به وجود آورد. تصویر رسانه‌ها از ارتش آزاد سوریه در قالب گروه نظامی متحدی از سوری‌های میانه‌رو توهم بود. واحدهای منحل‌شده ارتش در صدها میلیشیا مستقل مجدداً گرد هم آمدند و بیشتر آن‌ها تحت فرمان یا متحد نظامی‌های جهادگرا هستند که جنگجویان بسیار تأثیرگذاری هستند. تا آن زمان، ارتش‌های سنی القاعده در عراق از مرز عراق گذشتند و به سوریه رفتند و به گروه‌های نظامی فراری از ارتش آزاد سوریه پیوستند که بیشترشان را امریکا تجهیز نظامی کرده بود و آموزش داده بود.

بهرغم تصویر غالب رسانه‌ها از قیام عرب‌های میانه‌رو علیه اسد ستمگر، برنامه‌ریزان اطلاعاتی امریکا از ابتداء می‌دانستند که ناپیان نفتی آن‌ها جهادگراهای رادیکال هستند که احتمالاً خلافت اسلامی جدیدی را در مناطق سنی عراق و سوریه می‌سازند. دو سال پیش از این که جلادان داعش جهان را تهدید کنند، اژانس اطلاعاتی دفاع (Defense Intelligence Agency) در مطالعه‌ای که در تاریخ ۱۲ اگست ۲۰۱۲ انجام داده بود، هشدار داده بود به لطف حمایت مداوم ائتلاف امریکائی-سنی از جهادگراهای سنی رادیکال "سلفی‌ها، اخوان‌المسلمین و القاعده (داعش کنونی) نیروهای اصلی هستند که شورشیان سوریه را هدایت می‌کنند".

این گروه‌ها با استفاده از پول‌های امریکا و کشورهای خلیج فارس اعتراضات مسالمت‌آمیز علیه بشار اسد را به "جنگ مذهبی شیعه-سنی" بدل کردند. این گزارش یادآور می‌شود که مناقشه به جنگ داخلی مذهبی که "قدرت‌های مذهبی و سیاسی" سنی از آن حمایت می‌کنند بدل شده بود. گزارش مناقشه سوریه را جنگی جهانی بر سر داشتن کنترل منابع منطقه توصیف می‌کند که در آن "غرب، کشورهای حاشیه خلیج فارس و ترکیه از مخالفان اسد حمایت می‌کنند و روسیه، چین و ایران از رژیم اسد". به نظر می‌رسد که نویسنده گزارش پنتاگون پیش‌بینی پیدایش خلافت داعش را تأیید کرده است: "اگر شرایط تغییر نکند احتمال دارد که حکومت سلفی رسمی یا غیررسمی در سوریه شرقی (الحسکه و دیرالزور) تشکیل شود و این دقیقاً چیزی است که قدرت‌های حامی مخالفان می‌خواهند تا رژیم سوریه را منزوی کنند." گزارش پنتاگون هشدار می‌دهد که ممکن است این حکومت جدید از مرز عراق بگذرد و به موصل و الرمادی وارد شود و "دولتی اسلامی با اتحاد با دیگر گروه‌های تروریست در سوریه و عراق تشکیل دهد".

البته که این پیش‌بینی پنتاگون دقیقاً همان چیزی است که اتفاق افتاده است. این که منطقه تحت اشغال داعش در سوریه دقیقاً همان مسیر خط لوله نفت قطری است، تصادفی نیست.

اما در سال ۲۰۱۴، ناپیان سنی ما با گردن‌زدن‌ها و هدایت میلیون‌ها مهاجر به‌سوی اروپا امریکائی‌ها را وحشت‌زده کردند. تیم کلمنت (Tim Clemente)، مسؤول نیروی مشترک ضد تروریسم اف.بی.ای در سال‌های ۲۰۰۴-۲۰۰۸ و رابط بین اف.بی.ای، پولیس ملی عراق و ارتش امریکا در عراق، در مصاحبه‌ای به من گفت: "ستراتژی که بر پایه تفکر "دشمن دشمن من دوست من است" باشد ممکن است کورکورانه باشد. ما همین اشتباه را وقتی که مجاهدین افغانستان را آموزش دادیم هم مرتکب شدیم. از لحظه‌ای که روسیه افغانستان را ترک کرد، دوستان فرضی ما تخریب آثار باستانی، برده‌کردن زنان، قطع اعضای بدن افراد و شلیک به ما را آغاز کردند".

وقتی که داعش شروع به قتل زندانیانش در تلویزیون کرد، کاخ سفید تغییر سیاست داد و کمتر درباره برکناری اسد صحبت کرد و بیشتر روی ثبات منطقه تأکید کرد. دولت اوپاما شروع کرد به فاصله انداختن بین خود و شورشیانی که روی آن‌ها سرمایه‌گذاری کرده بود. کاخ سفید انگشت اتهام را به سمت متحدانمان گرفت. سوم اکتوبر ۲۰۱۴، معاون اول رئیس‌جمهور، جو بایدن، در جلسه جان اف.کندی در انستیتو سیاست دانشگاه هاروارد به دانشجویان گفت ۲: "متحدانمان در منطقه بزرگترین مشکل ما در سوریه هستند." او توضیح داد که ترکیه، عربستان سعودی و امارات

متحد عربی "به شدت خواهان سرنگون کردن اسد بودند" و "جنگی نیابتی بین شیعه و سنی" راه انداختند و "صدها میلیون دلار پول و دهها هزار تن اسلحه به هرکسی که علیه اسد می‌جنگید از جمله القاعده و جبهه النصره، دو گروهی که در سال ۲۰۱۴ با هم ادغام شدند و داعش را تشکیل دادند" کمک کردند. بایدن به نظر از این موضوع عصبانی بود که نمی‌توانیم به "دوستان" مورد اعتمادمان برای پایبندی‌شان به اهدافمان اعتماد کنیم.

در سرتاسر خاورمیانه، رهبران عرب معمولاً آمریکا را به ایجاد داعش متهم می‌کنند. برای بیشتر امریکائی‌ها، این دست اتهامات احمقانه به نظر می‌رسد. هرچند که برای بیشتر عرب‌ها، شواهد حضور آمریکا آن قدر زیاد است که نتیجه بگیرند کمک ما به داعش عامدانه بوده است.

درواقع بیشتر جنگجویان و رهبران داعش از نظر ایدئولوژیک و سازمانی پیرو جهادگرایی هستند که سیا آن‌ها را برای بیشتر از ۳۰ سال از سوریه و مصر تا افغانستان و عراق پرورش و توسعه داده بود.

پیش از تجاوز امریکا القاعده‌ای در عراق صدام وجود نداشت. رئیس‌جمهور جرج دبلیو بوش دولت سکولار صدام را نابود کرد و فرستاده‌اش پال برمر (Paul Bremer) با سوءمدیریت وحشتناکش عملاً ارتش سنی‌هایی را خلق کرد که امروز داعش نامیده می‌شود. برمر شیعیان را به قدرت رساند و حزب حاکم بعث صدام را غیرقانونی اعلام کرد. او ۷۰۰ هزار کارمند دولت و افسر حزب، بیشتر سنی‌ها را از پست‌هایشان در وزارتخانه‌ها تا مدارس برکنار کرد. سپس ۳۸۰ هزار نفر از مردان ارتش که ۸۰ درصدشان سنی بودند را اخراج کرد. کارهای برمر میلیون‌ها سنی عراق را از جایگاه، اموال، رفاه و قدرتشان محروم کرد و گروهی از سنی‌های افسرده، عصبانی، تحصیل‌کرده، توانمند، آموزش‌دیده و به شدت مسلح با جایگاه اجتماعی پائین‌تر که دیگر چیزی برای از دست‌دادن نداشتند را بر جای گذاشت. سنی‌های شورشی خود را القاعده عراق نامیدند. در ابتدای سال ۲۰۱۱، متحدان ما حمله جنگجویان القاعده به سوریه را تأمین مالی کردند. در اپریل ۲۰۱۳ پس از ورود به سوریه القاعده نام خود را به داعش تغییر داد. بر اساس نوشته دکستر فیلکینز (Dexter Filkins) در نیویورکر: "داعش را شورائی از جنرال‌های پیشین عراقی اداره می‌کنند. ...بیشترشان عضو حزب سکولار بعث صدام بوده‌اند که در زندان‌های آمریکا به اسلام‌گرایان رادیکال بدل شده‌اند." ۵۰۰ میلیون دلار کمک نظامی که اوباما به سوریه فرستاد یقیناً به این جهادگرایی نظامی رسیده است و به نفع آنان تمام شده. تیم کلمنت، مسوول نیروی مشترک ضد تروریسم اف.بی.ای، به من گفت که تفاوت مناقشه عراق و سوریه میلیون‌ها مرد در سن جنگ است که به‌جای این که بمانند و برای جامعه‌شان بجنگند از جنگ به اروپا می‌گریزند. توضیح بدیهی این اقدام این است که ملی‌گرایان میانرو از جنگی می‌گریزند که جنگ آن‌ها نیست. آن‌ها می‌خواهند از لهشدن بین سندان ظلم اسد که روسیه از آن حمایت می‌کند و چکش استبداد جهادگرایان سنی بگریزند. شما نمی‌توانید آن‌ها را به خاطر استقبال‌نکردن از نقشه‌ای که برای ملتشان کشیده شده است، چه واشنگتن طراحش باشد چه مسکو، سرزنش کنید. ابرقدرت‌ها هیچ گزینه‌ای برای آینده‌ای ایده‌آل برای سوریه باقی نگذاشته‌اند که ممکن باشد سوری‌های میانرو حاضر به جنگیدن برای آن باشند؛ و هیچ‌کس نمی‌خواهد به خاطر خط لوله گاز جانش را از دست دهد.

را محل چیست؟

اگر هدفمان صلحی پایدار در خاورمیانه، تشکیل دولت‌هایی تحت کنترل ملت‌های عرب و امنیت ملی در خانه است، برای هر تجاوز جدید به خاورمیانه باید با چشمی کاملاً باز به تاریخ بنگریم و برای آموختن از درس‌های تاریخ مشتاق باشیم. تنها وقتی که ما امریکائی‌ها زمینه تاریخی و سیاسی این مناقشه را بفهمیم می‌توانیم تصمیم رهبرانمان را دقیقاً

موشکافی کنیم. رهبران سیاسی ما با استفاده از همان تخیلات و ادبیاتی که برای قانع کردن امریکائی‌ها برای حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ به کار بردند، امریکائی‌ها را قانع کردند که تجاوز ما به سوریه جنگی ایده‌آلیستی علیه ظلم، تروریسم و تعصبات دینی است. ما مکرراً دیدگاه اعرابی را که بحران فعلی را تکرار نقشه قدیمی خط لوله و ژئوپولتیک می‌دانند به بهانه این که این دیدگاه بی‌اعتمادی محض است نادیده می‌گیریم؛ اما اگر قرار است که سیاست خارجی تأثیرگذاری داشته باشیم، باید این موضوع را به رسمیت بشناسیم که مناقشه سوریه جنگی است بر سر داشتن کنترل منابع، به‌مانند همه بی‌شمار جنگ‌های نفتی مخفی و غیررسمی که برای ۶۵ سال در خاورمیانه داشته‌ایم؛ و فقط زمانی که این مناقشه را جنگی نیابتی بر سر خط لوله ببینیم حوادث و وقایع فهمیدنی می‌شوند. این تنها پارادایمی (سرمشقی) است که توضیح می‌دهد چرا جمهوریخواهان کنگره و دولت اوپاما هنوز رفتن اسد را به ثبات منطقه ترجیح می‌دهند، چرا دولت اوپاما هیچ سوری میانروئی را برای مبارزه در این جنگ پیدا نمی‌کند، چرا داعش هواپیما مسافری روسیه را منفجر کرد، چرا سعودی‌ها رهبر مذهبی شیعه را اعدام کردند تا سفارتشان در تهران به آتش کشیده شود، چرا روسیه جنگجویان غیر داعشی را بمباران می‌کند و چرا ترکیه پایش را از گلیمش درازتر کرد و جنگنده روسی را سرنگون کرد. میلیون‌ها مهاجری که هم‌اکنون به اروپا سرازیر شده‌اند آوارگان جنگ بر سر خط لوله و حماقت سیا هستند.

کلمنت داعش را با فارک کلمبیا (Colombia's FARC)، کارتل مواد مخدری که ایدئولوژی انقلابی برای انگیزه‌دادن به افرادش داشت، مقایسه می‌کند. او می‌گوید: "شما باید داعش را یک کارتل نفت ببینید. در انتها، پول تصمیمات و باورها را هدایت می‌کند. ایدئولوژی اسلامی تنها وسیله‌ای برای انگیزه‌دادن به سربازها برای جان‌دادن در راه کارتل نفت است".

هنگامی که پوشش بشردوستانه مناقشه سوریه را دور بریزیم و ببینیم که این مناقشه جنگی نفتی است، ستراتیژی سیاست خارجی‌مان مشخص و واضح می‌شود؛ مانند سوری‌ها که به اروپا گریختند هیچ امریکائی هم نمی‌خواهد فرزندش را برای کشته‌شدن به خاطر خط لوله نفت به جنگ بفرستد. به‌جای این جنگ‌ها اولویت اول ما باید چیزی باشد که تا به حال هیچ‌کس به آن اشاره‌ای نکرده است، امریکا باید در تأمین انرژی مستقل‌تر شود، سپس لازم است که پروژه‌ها و دخالت‌هایمان در خاورمیانه را به‌شدت کاهش دهیم. به‌جز مسأله کمک‌های بشردوستانه و تضمین امنیت مرزهای اسرائیل حضور امریکا در

این مناقشه هیچ دلیل منطقی دیگری ندارد. درحالی‌که واقعیات نشان می‌دهند که ما در ایجاد بحران‌ها نقش داشتیم، تاریخ نشان می‌دهد که قدرت کمی برای حل آن‌ها داریم.

وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم این نتیجه نفس‌گیر و مبهوت‌کننده را می‌گیریم که اکثر دخالت‌های خشونت‌آمیز ما در خاورمیانه از جنگ جهانی دوم به بعد، به بدبختی و نتایج وحشتناک ختم شده است.

گزارش وزارت دفاع امریکا در سال ۱۹۹۷ به این نتیجه رسید که: "رابطه مستقیم آشکاری بین دخالت‌های امریکا در خارج از مرزهایش و افزایش حملات تروریستی علیه امریکا وجود دارد".

بگذارید روراست باشیم آنچه ما "جنگ با ترور" می‌نامیم در حقیقت جنگ نفتی دیگری است. از زمانی که رجل نفتی دیک چنی در سال ۲۰۰۱ اعلام "جنگ طولانی" کرد، ما ۶ میلیارد دلار برای سه جنگ خارجی و ایجاد شرایط جنگی در خانه برای تأمین امنیت ملی هدر دادیم. تنها برندگان این تفکر پیمان‌کاران نظامی و شرکت‌های نفتی که سودی تاریخی را به جیب زده‌اند، آژانس‌های اطلاعاتی که رشدی تصاعدی در قدرت و تأثیرشان در ضرب‌زدن به آزادی‌هایمان داشته‌اند و جهادگرایانی که تجاوزهای ما همیشه بهترین ابزار جذب نیروی‌شان بود، هستند. ما بر سر

ارزش‌هایمان معامله می‌کنیم، جوانان خودمان را سلاخی می‌کنیم، صدها هزار انسان بی‌گناه را می‌کشیم، آرمان‌های خودمان را نابود می‌کنیم و منافع ملی خود را هدر می‌دهیم تا در خارج از کشورمان ماجراجویی‌های بی‌ثمر و پرهزینه‌ای کنیم. در نتیجه ما به بدترین دشمنانمان کمک کرده‌ایم و امریکائی را که زمانی روشنگر راه آزادی در جهان بود را به دولتی تبدیل کردیم که در امنیت ملی جاسوسی می‌کند و در سطح جهانی از نظر اخلاقی همه از آن نفرت دارند.

پدران بنیان‌گذار امریکا در سخنان جان کوئینسی آدامز (John Quincy Adams) به امریکائی‌ها درباره ارتش‌های متحد و روابط خارجی پیچیده هشدار داده بودند: "به خارج از مرزها بروید و هیولاها را پیدا و نابود کنید." آن مردان خردمند می‌دانستند که امپریالیسم خارجی با دموکراسی و حقوق مدنی در خانه ناسازگار است. منشور آتلانتیک پژواک ایده‌آل‌های ابتدائی آن‌ها بود که معتقد بودند هر ملتی باید حق حکومت‌کردن بر خود را داشته باشد. در طول هفت دهه گذشته، برادران دالس، دار و دسته چنی، نئوکان‌ها و امثال آن‌ها این اصول بنیادین آرمانی امریکائی را ربودند و ارتش و تجهیزات

اطلاعاتی‌مان را برای منافع تجاری شرکت‌های بزرگ مخصوصاً شرکت‌های نفتی و پیمان‌کاران نظامی که رسماً از این مناقشه کشتار راه انداختند، به کار گرفتند.

زمان آن رسیده است که امریکائی‌ها امریکا را از این امپریالیسم جدید دور سازند و به راه آرمان‌گرایی و دموکراسی بازگردند. ما باید بگذاریم عرب‌ها خود بر کشور‌هایشان حکومت کنند و انرژی‌مان را صرف ساختن کشورمان کنیم. ما نیاز داریم که این روند را هم‌اکنون آغاز کنیم، البته نه با تجاوز به سوریه، با پایان‌دادن به اعتیاد مخربان به نفت که برای بیش از نیم‌قرن سیاست خارجی امریکا را با ایده‌های ناخوشایند و نامتعارف تغییر داده است.

۱- منشور آتلانتیک نام بیانیۀ مشترکی است که وینستون چرچیل و فرانکلین روزولت در اگست ۱۹۴۱ منتشر کردند. مفاد این منشور عبارت است از: ۱. امضاءکنندگان در پی تصرف سرزمین‌های جدید و گسترش مرز‌هایشان نخواهند بود؛ ۲. آن‌ها خواهان این هستند که تغییرات مرزی کشورها مطابق خواسته‌های آزادانه ابرازشده مردم هر کشور باشد؛ ۳. آن‌ها به خواست مردم کشورهای مختلف برای تعیین نحوه حکومتشان احترام می‌گذارند و خواستار این هستند که حاکمیت و استقلال مردمانی که به‌زور از آن‌ها محروم شده‌اند به آن‌ها بازگردانده شود؛ ۴. آن‌ها ضمن متعهدماندن به تعهدات موجودشان، برای دسترسی مساوی تمام کشورها- از کوچک و بزرگ و پیروز و شکست‌خورده- به تجارت و مواد خام لازم برای پیشرفت اقتصادی، تلاش خواهند کرد؛ ۵. آن‌ها بالاترین سطح ممکن همکاری بین کشورها در زمینه‌های اقتصادی، برای تضمین بهبود شرایط کاری، پیشرفت اقتصادی و امنیت اجتماعی برای همگان را خواهان‌اند؛ ۶. پس از نابودی نهائی ظلم و ستم نازی‌ها، آن‌ها خواهان ایجاد صلحی هستند که برای تمام ملل جهان، امکان اقامت در سرزمین‌هایشان را بدهد و اجازه دهد که تمام مردمان آزادانه و بدون ترس و نیاز زندگی کنند؛ ۷. در زمان صلح، تمام مردمان خواهند توانست بدون مانع در دریاها و اقیانوس‌ها تردد کنند؛ ۸. آن‌ها معتقدند که تمام ملل جهان، بنا به دلایل منطقی و معنوی، باید به استفاده از نیروی نظامی پایان دهند، زیرا صلح پایدار زمانی که کشورهای متهاجم [آلمان و جاپان] تسلیحات زمینی، هوایی یا دریائی را برای تهدید در خارج از مرز‌هایشان به کار می‌برند ممکن نیست؛ ۹. آن‌ها معتقدند تا ایجاد یک سیستم سرتاسری و همیشگی امنیتی، خلع سلاح این کشورها [آلمان و جاپان] ضروری است؛ ۱۰. آن‌ها همچنین از دیگر تلاش‌های اجراءشدنی که بار سهمگین تسلیحات را بر مردمان صلح‌دوست کاهش می‌دهد، حمایت می‌کنند.

منبع : www.politico.eu